

شعر می‌گوید. برای این زبان معادله‌های زیبا در برابر ترکیبات فلسفی و علمی پیدا می‌کند. ساختها با حافظ می‌گذراند و بچه‌ها را فارسی می‌آموزد. اینک همه می‌دانند که او در آرزوی بازگشت است. در سراسر ممالک سوسیالیستی، با سخنرانیها، نوشته‌ها و اظهارنظرهای او آشنایند. اما چیزی در وجود طبری است که او را آزار می‌دهد. سی سال دوری از وطنی که او همه عمر را صرف شناخت فرهنگ و تاریخش کرده است. دو نسل در این فاصله وارد اجتماع شده‌اند که نه نامی از او شنیده‌اند و نه چیزی از او خوانده‌اند. او احساس می‌کند که در دیار خودش غریب است، گرچه در دیگر سرزمینها نامدار.

سال ۵۷، سی‌امین سال دوری او از وطن است که اخبار ایران در جان طبری می‌پیچد، او که کودتای ۲۸ مرداد را در ایران نبود، انقلابی که سلطنت پهلوی را سرنگون کرد را هم نمی‌بیند، ولی بزودی می‌آید. با دیگر سران حزب توده.

اما این طبری، آن مرد خوش‌اندام سی ساله‌ای که قبل از فرار از وطنش بود، نیست. لاغر مردی سالخورده است که بیماری در جای جای بدن او جا گرفته و بدتر از آن دلی سوخته از زخمهای دوران دارد. و سردرد. آن سردرد کذابی. همیشه دستها به شقیقه. و آذر همسرش، او نیز دیگر آن نوجوان نیست، گرچه هنوز شیفته و مجذوب و عاشق طبری است: "احسان من". حالا طبری، سرطانی در پروستات دارد. قلبی رنجور و دوبار جراحی شده و سردردی همیشگی. با این همه بازگشت به ایران، جانی دوباره به او می‌دهد. او وقتی به تهران می‌رسد، که خیایانها پر است از کتابهای ممنوع در دوران شاه، از جمله نوشته‌های او. به حزب پیشهاد می‌کند که فقط انتشارات را به او بسازند. و در جالی که چندین انتشاراتی نیز در اختیار حزب توده قرار می‌گیرند، انتشارات حزب، به انتشار کتابهای جدی و سنگینی که طبری با سواست آنها را ویرایش کرده، می‌پردازد.

آذر، همسرش هنگامی که او را بر پرده تلویزیون دید، چند هفته‌ای بود که به جهت بیماری ندیده بودش. اما در روزهای ملاقاتی او را دید. دید که به زحمت راه می‌رود. دید که سکنه‌های دوباره نیمی از بدنش را فلج کرده است و دیگر که گذر روزگار در نزدیک هفتاد سالگی چیزی از آن شادابی و جلا نگذاشته، گرچه این تجربه تازه‌ای بود، در زندگی مردی که آرامش می‌خواست و گذر حوادث، همواره او را در تب‌وتاب گذاشت. گرچه با اینهمه، همه عمر خواند و نوشت، ولی...

تا آن که روزگار بر حزب توده تنگ شد. گفتند که برایش پیغام آورده بودند که بار دیگر می‌تواند گریخت. ماند تا به محبس افتاد و در تلویزیون ظاهر شد و گفت آنچه گفت.

در محبس، خبر آوردند که آذر، همسرش به سرطانی جانکاه درگذشت. چهل سال از زندگی مشترک آنها می‌گذشت.

● با آقای طبری از چه سالی آشنا شدید؟

— مصاحبه کردن دربارهٔ مرحوم احسان طبری برای من قدری دردآور است و علتش آن است که خاطره‌های تلخ و شیرین زیادی را از زندگی من (در دورهٔ جوانی) تداعی می‌کند. در یک دورهٔ ۱۲-۱۳ ساله تقریباً نزدیکترین دوست و همکار یکدیگر بودیم. و بعد از دورهٔ دیگری دشمن سرسخت و خونی همدیگر که خوشبختانه این دوره نسبتاً کوتاه بود (به علت مهاجرت ایشان به خارج) و بعدها کنار رفتن من از کارهای سیاسی در دورهٔ سوم، بعد از برگشتن ایشان، تقریباً نسبت به هم بی‌تفاوت بودیم ولی خوب با هم یک‌نوع جدایی بین ما وجود داشت.

به طور مختصر بگویم که ما در سال ۱۳۱۴ با هم آشنا شدیم و علت آشنایی ما هم درحقیقت فعالیت سیاسی بود چون در آن دوره من در جریان ۵۳ نفر فعالیت می‌کردم و ما در جستجوی اشخاصی بودیم که علاقه‌مند به مطالعه بودند. اتفاقاً یکی از دوستان من ایشان را به عنوان کسی که در جستجوی اطلاعات و اهل مطالعه و خواندن است به من معرفی کرد و من با ایشان تماس گرفتم و در ابتدا مجله دنیا را در اختیار وی گذاشتم و او به این موضوع علاقه‌مند شد و همین وسیله نزدیکی و دوستی خیلی صمیمانه و ممتد ما شد. ما هر روز به مدت ۱۲-۱۴ ساعت

گفتگو با انور خامه‌ای

طبری همواره

در پی

معلومات

و اطلاعات

تازه بود

غلامحسین ذاکری

با هم بودیم و به مطالعه و جستجو و تاحدودی هم فعالیت سیاسی می‌پرداختیم که پس از دو سال متجر به دستگیری ۵۳ نفر گردید و باز در تمام دوران زندانی بودن ۵۳ نفر من و احسان طبری با هم در یک گروه بودیم و در یک‌جهت با هم همراهی داشتیم. پس از زندان

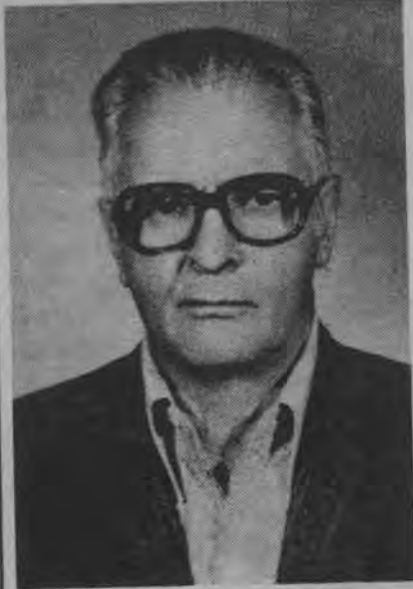
از آنجا که وی به طور مستقیم در حزب توده شرکت داشت و من در ابتدا به طور غیرمستقیم فعالیت داشتم و بعد مستقیماً در فعالیتها شرکت می‌کردم، همکاری خیلی نزدیک سیاسی داشتیم و در انتشار روزنامه‌های حزب توده با هم کار می‌کردیم که تا سال ۱۳۲۶ ادامه داشت. زمانی که در حزب توده انشعاب به وجود آمد، دوستی مندل به دشمنی شد و حملات بسیار شدیدی با امضای احسان طبری نسبت به ما و انشعابین و به عبارتی دوستان سابق خود او شد که موجب جدایی و دشمنی گردید.

● بعد از ۱۳۲۶ دیگر او را ندیدید؟

— من بعد از سال ۱۳۲۶ دیگر او را ندیدم ولی از دور چیزهایی از او می‌شنیدم. چه زمانی که در خارج بود (اگرچه اطلاعاتی که در این زمان به من می‌رسید خیلی کم و دست‌چندم بود) و چه در داخل پس از اینکه وی از خارج برگشت نیز هیچ‌گونه تماسی رودررو با او نداشتم و از دور خبرهایی از او می‌گرفتم.

● گفتید که شما و مرحوم طبری همکار بوده‌اید، در کجا با هم کار می‌کردید؟

— ما در روزنامه "رهبر" با هم کار می‌کردیم. او و من هر دو از اعضای هیأت تحریریه این



با هم مطالعه می کردید، مطالعه شما چه صورتی داشت؟

— من در آن زمان دانشجوی بودم و او خود را آماده می کرد تا امتحان دیپلم ادبی را بگذراند. من از دانشکده در می رفتم و کار احسان طبری هم جز مطالعه چیز دیگری نبود، زیرا در آن زمان سطح اطلاعات از دیپلم ادبی خیلی بالاتر بود. ما به کتابخانه مجلس و ملی می رفتیم و هرکس کتابی انتخاب می کرد و تا ظهر که کتابخانه تعطیل می شد مطالعه می کردیم. ظهر در منزل من یا او نهار می خوردیم و مجدداً به کتابخانه می رفتیم و تا ساعت ۵ و ۶ کتاب می خواندیم. بعد در تفرجگاههای آن زمان تهران مثل چهارراه استانبول و خیابان نادری، بهارستان تا کافه شهرداری سابق قدم می زدیم و با هم بحثهای مختلف، در زمینه شعر، جنگهای اسپانیا، سیاستهای دنیا و غیره صحبت می کردیم و گاهی نوشتههای می خوردیم که کمتر از یکریال بود و سینمایی می رفتیم که بلیت آن یکریال قیمت داشت و این حداکثر ولخرجی ما بود.

● در آن زمان در کتابخانههای ایران کتابهای مارکسیستی قاعدتاً وجود نداشت، با توجه به علائق سیاسی شما و طبری چه کتابهایی می خواندید؟

— ما کتابهای مختلفی را مورد مطالعه قرار می دادیم. البته اینکه در کتابخانه کتابهای سیاسی وجود نداشت، از نظر تئوریک صحیح نیست. در کتابخانههای مجلس و ملی کتابهایی وجود داشت که برای ما جنبه سیاسی داشت. من و طبری کتابهای مورد مطالعه را به هم معرفی می کردیم و با هم تبادل نظر داشتیم. از این جمله هستند کتابهایی مانند "منطق هگل" که در کتابخانه مجلس خواندم و یادداشتهایی از آن برداشتم ولی از آنجا که خیلی مشکل بود در مورد آن با احسان طبری بحث و گفتگو می کردیم. و گاهی از افراد دیگری همچون دکتر ارانی نظرخواهی می کردیم. و به طور نسبی اطلاعات وسیعی از این گونه کتابها کسب می کردیم.

من خلاصه ای از کتاب کاپیتال را در کتابخانه ملی در یک جلد ۲۵۰ صفحه ای در قطع معمولی و به زبان فرانسه پیدا کردم و قسمتهایی از آن را به فارسی برگرداندم. این ترجمه را بعد با احسان طبری مورد مطالعه قرار می دادیم. و در مورد برخی از واژهها با هم گفتگو می کردیم. زیرا فرانسه او از من قوی تر بود ولی در هر صورت، با اینکه از کلاس پنجم و ششم معلمان فرانسوی به ما تدریس می کردند، ولی آشنایی چندانی با اطلاعات فلسفی و سیاسی نداشتیم.

روزنامه بودیم و بعد در روزنامه "مردم" ضدفاشیست نیز هردو مطلب می نوشتیم، ولی اگر منظور شما کار در یک سازمان اداری است، خیر ما در هیچ اداره ای با هم همکاری نداشته ایم. فعالیت ما در زمینه کارهای سیاسی و مطبوعاتی بود.

● وقتی آقای طبری با شما شروع به همکاری کرد، مجله دنیا منتشر می شد؟

— زمانی که آقای طبری همکاری خود را با این جریان آغاز کرد، مجله دنیا تقریباً تعطیل شده بود. ۱۲ شماره از این مجله درآمد و بعد تعطیل شد. این ۱۲ شماره از بهمن ۱۳۱۲ تا تابستان ۱۳۱۴ با فاصله زمانی نسبتاً طولانی منتشر می شد. و سپس آن مجله ظاهراً به علل مادی تعطیل شد. ولی همان طور که در خاطراتم نوشته ام این مجله وسیله ای برای معرفی شخصیت دکتر ارانی بود. از وقتی که کامبخش وارد این سازمان شد، صلاح نمی دید که این مجله منتشر شود و اختیار سازمان بیشتر در دست دکتر ارانی و همکاران او چون اسکندری و بزرگ علیوی قرار داشته باشد. از این رو کامبخش به بهانه اینکه کمیته (بین الملل سوم) صلاح نمی داند این مجله را تعطیل کرد و دکتر ارانی هم مقاومتی نکرد. وگرنه مسائل مادی نمی توانست علت اصلی باشد. و از نظر سیاسی هم باید بگویم که این مجله قبلاً منتشر شده بود و دستگاههای دولتی هم از خواند سیاسی آن اطلاعی کسب نکرده بودند. زیرا این مجله قبل از هر چیز جنبه فلسفی و تئوریک داشت و در آن زمان پلیس سیاسی ایران اطلاع زیادی در زمینه تئوریک نداشت. حتا می توان گفت که معنای مارکسیست — لنینیست را هم نمی دانست. معلومات آنها تا حد شناخت واژههایی چون بلشویسم و کمونیسم و بسیار محدود بود و در این موقعیت ویژه بود که مجله دنیا منتشر می شد.

آشنایی من با احسان طبری در اواسط سال ۱۳۱۴ بود. دفتر مجله دنیا بسته شده بود. و من در اولین آشنایی با او یک دوره ۱۲ شماره ای جلد کرده به او دادم.

● گفتید یکی از دوستان شما موجب آشنایی تان با احسان طبری شد. ممکن است او را معرفی کنید؟

— بله او "فضل الله گرکانی" شاعر و از اعضای گروه ۵۳ نفر بود که دستگیر و به ۴ سال حبس محکوم شد. فضل الله گرکانی پس از بیرون آمدن از زندان دیگر با حزب توده هیچ گونه همکاری نداشت.

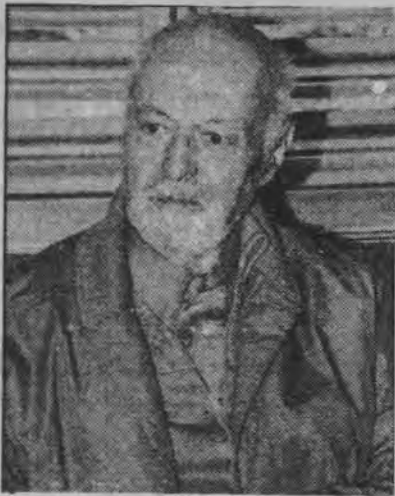
● این را هم اشاره کردید که با احسان طبری

● سالهای ۱۳۱۴ جزء سالهای جوانی شما و طبری به حساب می آید و درحقیقت سالهای قوام و شکل گیری شخصیت محسوب می شود و دست کم هنوز شخصیت به کمال نرسیده است. چه چیزی در این سالهای جوانی طبری وجود داشت که شما را مجذوب او کرد؟

— در اینجا باید از خصوصیات و جنبه های مثبت او بگویم. به طور مسلم هرکس دارای کاراکترهای مثبت و منفی است. ما خوب مطلق و بد مطلق نداریم. اما احسان طبری از همان اوان جوانی دارای کاراکترهای برجسته ای بود. اولین خصلتی که در احسان طبری بود و مرا جذب کرد، این بود که او فرد کتابخوانی بود و به قول معروف گرم کتاب بود و همواره در جستجوی اطلاعات و معلومات تازه. خود من هم این چنین بودم. ما به فکر خوراک و استراحت و تفریح و عیاشی نبودیم و زندگی و هستی ما به طور دائم مطالعه و فراگیری بیشتر بود. مسئله دوم اینکه او قبل از آشنایی با من اطلاعات زیادی بخصوص در زمینه ادبی — تاریخی داشت و اگرچه مطالعات او در زمینه سیاسی — تئوریک چندان زیاد نبود ولی مطالعات وسیعی داشت.

مسئله سوم حافظه فوق العاده قوی و خارق العاده احسان طبری بود. حداقل تازمانی که من با او بودم از این حافظه قوی برخوردار بود. و شاید هم بعدها حافظه قوی اش را از دست نداد. اگرچه شاید حافظه به علت کهولت سن ضعیف می شود.

در این مورد مثالهایی می زنم تا این خصلت احسان طبری که من در کسان دیگر ندیده ام، کاملاً شناخته شود. طبری در زندان با یک یهودی آشنا شد که مهاجر فراری بود و پدرش از شوروی



- اولین خصوصیتی که در طبری وجود داشت این بود که او فرد کتابخوانی بود و به قول معروف کرم کتاب بود.
- یکی از ویژگیهای دیگر طبری حافظه خارق العاده او بود. حداقل تازمانی که من با او بودم از این حافظه قوی برخوردار بود و شاید هم بعدها حافظه قوی خود را ازدست نداد.

مجله دنیا و شناخت هگل و مسئله دیالکتیک و مارکس و غیره در نظر گرفتیم که فلاسفه دیگر غرب را نیز مورد مطالعه قرار دهیم. از افلاطون و ارسطو شروع کردیم و دکارت و... را هم تا آنجا که منابع در دسترس مان بود بررسی کردیم و دست آخر به این نتیجه رسیدیم که باید فلسفه شرق را هم مطالعه کنیم و از آنجا که کتاب در این زمینه بسیار کم بود گاهی با هم یا به تنهایی به مدرسه سپهسالار و مروی می رفتیم و به طور مستمع آزاد پای درس افرادی چون میرز مهدی آشتیانی می نشستیم. و بدون اینکه دخالتی داشته باشیم به مباحث آنها گوش می دادیم.

و با بعضی از طلاب آن زمان مانند آقایان محقق و انصاری که بعدها به درجه اجتهاد رسیدند به گفتگو می نشستیم. هم برای شناخت فلسفه شرق و هم جهت تلقین افکار خود به آنها.

● آیا طبری آدم کینه توزی بود از همان سالهای جوانی؟

— او آدمی بی کینه بود. قدرت مقاومت او هم از همه جهات کم بود و این مهمترین ضعف او بود. در هنگام دستگیری با دیگر اعضای ۵۳ نفر او در همان اولین جلسات همه اطلاعات خود را با توضیحات مفصل نوشت. بعدها هم چون یک چوب تر به هر صورتی که خواستند

● طبری در ایران در چه سازمانهایی اشتغال داشته است؟

— بعد از بیرون آمدن از زندان، طبری پدرش را از دست داده بود و مسئول تأمین معاش خانواده اش بود و مانند بقیه اعضای ۵۳ نفر مجبور به کار برای تأمین معاش شد.

در این زمان بزرگ علوی که با فاتح ارتباط داشت به ما پیشنهاد کار در شرکت نفت داد. من نپذیرفتم زیرا تصور می کردم کار در شرکت نفت برابر است با کار برای استعمار و با روحیه و افکار من در آن زمان مناسب نبود.

ولی طبری پذیرفت و به طور رسمی در شرکت نفت استخدام شد. در آن زمان انگلیسی ها نشریه ای به زبان فارسی به نام "اخبار روز" ویا چیزی شبیه به آن منتشر و در ادارات مختلف پخش می کردند که در آن حوادث سیاسی و جنگی تفسیر می شد. این نشریه زیر نظر فاتح و مدیریت احسان طبری منتشر می شد. او مطالب انگلیسی را ترجمه و مطالب مورد نظر را تألیف می کرد.

این مسئله در حزب توده مورد انتقاد افرادی چون دکتر بهرامی و آرداش قرار گرفت. اینان معتقد بودند که شرکت نفت وسیله دست دشمن است و نباید برای آنها کار کرد. پاسخ طبری چنین بود که در مقابل این کار شرکت نفت ۳۰۰-۴۰۰ تومان در ماه به او می دهد و او از این طریق تأمین معاش می کند. اگر مونسه دیگری همین مقدار را به او بدهد از آنجا بیرون می آید.

احسان طبری دوسال در شرکت نفت کار کرد تا اینکه همان افراد مخالف برای او کاری مشابه در خبرگزاری تاس پیدا کردند و دوسال هم در آنجا مشغول بود.

او از آن پس حقوق بگیر حزب شد و خانه و اتومبیل و دیگر امکانات در شهر سازی در اختیار او قرار دادند و او تا آذر ۱۳۲۵ که حزب توده در شمال مشلاشی شد در آنجا فعالیت داشت.

پس از آن او در تهران در روزنامه رهبر کار می کرد و تا ۱۵ بهمن ۲۷ که مخفی شد و به شوروی فرار کرد حقوق بگیر حزب بود.

● شنیده ایم که شما دو تن به مدرسه سپهسالار هم رفت و آمد داشته اید. آیا هیچ گاه طبری به طلبگی علاقه مند بود.

— پدر طبری آشیخ حسین طبری معمم و وکیل دادگستری بود. و پدر بزرگهای او از روحانیون خیلی مهم مازندران بودند. زمانی که ما با هم آشنا شدیم مسئله مورد نظر هردوی ما فلسفه بود و آنچه ما را به گروه ۵۳ نفر جلب کرد کماکان مسائل فلسفی و تحقیق و جستجو پیرامون آن بود.

ما پس از آشنایی با مسائل فلسفی از طریق

اخراج شده و به ترکیه رفته بود و از آنجا به فلسطین تبعید شدند و از آنجا انگلیسها این فراری را در مرز ایران تحویل دادند. و در مرز ایران او را دستگیر کردند و به زندان انداختند و او تا سال ۱۳۲۰ در زندان بود.

سلول انفرادی این فرد بر حسب تصادف در مقابل سلول طبری قرار داشت. او فارسی خیلی کم می دانست ولی به ترکی استانبولی تسلط داشت.

طبری و او با هم آشنا شدند و قرار گذاشتند که طبری به او فارسی بیاموزد و در مقابل آن یهودی به طبری ترکی استانبولی.

طبری در آن زمان حتی یک کلمه ترکی نه ایرانی و نه استانبولی نمی دانست. بعد از دو ماه که طبری از آن سلول بیرون آمد خواندن و نوشتن ترکی را به خوبی فرا گرفته بود و تا آخر عمر از آن برای مطالعه کتب استفاده می کرد.

در حالی که آن فراری یهودی جز چند کلمه فارسی یاد نگرفته بود.

نمونه دیگر باز در زندان و در اطاقهای دست جمعی زندان است که ما با هم در آن زندگی می کردیم. من و یکی دیگر از اعضای ۵۳ نفر در زندان هر روز نزد دکتر ارانی می رفتیم و با یک زبان آلمانی که به صورتی از خارج وارد زندان کرده بودیم زبان آلمانی می آموختیم و در حاشیه کتاب واژه ها را می نوشتیم.

در یکی از این روزها طبری هم تصادفاً آنجا نشسته بود. فردای آن روز هم باز طبری آمد. دکتر ارانی هر روز واژه هایی را که روز پیش آموخته بودیم از ما می پرسید.

آن روز هم مانند همیشه آن واژه ها را پرسید. بعضی از واژه هایی را که ما معنی آنها را فراموش کرده بودیم طبری به خوبی می گفت در حالی که از زبان آلمانی کمترین اطلاعی نداشت و فقط روز پیش ضمن گوش دادن به درس ما یک بار به گوشش خورده بود. طبری یک چنین حافظه اعجاب انگیزی داشت.

● آیا طبری قبل از آشنایی با شما و فعالیت در مجله دنیا به عنوان مقاله نویسنده و نویسنده شهرتی داشت؟

— خیر. او ابتدا چنین فعالیتهایی نداشت. دانش آموزی بود که خود را برای دوره دیپلم متوسطه آماده می کرد و شرایط موقعیت آن زمان اجازه فعالیت در روزنامه را نمی داد و خود او هم چنین قصدی نداشت. شاید اگر مقاله های به روزنامه اطلاعات یا روزنامه ایران - که مدیر آن در آغاز "رهنا" بود و بعد از تبعید او "مجید موقر" مدیریت آن را به عهده گرفت - می داد، آن را چاپ می کردند؛ همان طور که مقاله مرا چاپ کردند ولی او تا آن زمان هیچ مقاله ای برای مطبوعات ننوشته بود و در فکر آن هم نبود.

درآمد. آدمی بود بسیار با معلومات که از نظر فکری و ادبی ارزش داشت اما از لحاظ مقاومت و استحکام و راه و روش و ایمان ضعیف بود. بالطبع چنین آدمی نمی‌تواند کینه‌ای باشد. چنین فردی اگر به کسی هم بدی می‌کرد این بدی به نظر خودش چندان مهم نمی‌آمد. و گویا شرایط ایجاد کرده است که چنین حرفی بزند. اهمیت تأثیر حرف بد و رفتار بد را درک نمی‌کرد. و اصولاً آدم کم‌احساسی بود.

● آیا طبری در خارج از ایران شخص مشهوری بود؟

— در شوروی شعر و داستان زیادی از او به چاپ رسیده است و در زمانی که حزب توده علنی نبود ۶ جلد از آثار او منتشر شد. من متأسفانه آنها را نخوانده‌ام که بتوانم درباره آنها اظهار نظری بکنم ولی کسانی که آنها را مطالعه کرده‌اند معتقدند که او سبک خاصی را

در نوشته‌هایش پیش گرفته بود که اشخاص را جلب نمی‌کرد.

باوجود این، سبک نگارش و کارهای طبری در بعضی قسمتهای آسیای شوروی خیلی مورد توجه بود و شنیده‌ام که دانشجویان بسیاری تز خود را درباره کارهای طبری می‌گذراندند.

● بعد از انقلاب طبری به ایران آمد و شما به دیدار یکدیگر نرفتید. از این نظر احساس غبن نمی‌کنید؟ چرا همدیگر را ندیدید؟

— من احساس غبن نمی‌کنم. حتی در سال ۵۹ از من دعوتی به عمل آمد تا در مجلسن ترحیم خصوصی "محمدرضا قدوه" از اعضای ۵۳ نفر و از اعضای حزب توده شرکت کنم. این مجلس از جانب خانم قدوه خواهر دوست من فضل‌الله گرگانی برگزار می‌شد. در این مجلس از اعضای ۵۳ نفر با گرایشهای گوناگون آنهایی که باقی مانده بودند، دعوت داشتند. حتی دکتر یزدی

دعوت داشت. ایرج اسکندری، کیانوری و طبری و بسیاری دیگر در آن مجلس حضور داشتند ولی من نرفتم. به این علت که خاطره ناخوانمردی طبری و همه آنهایی که آنجا بودند از جمله اسکندری از ذهن من بیرون نمی‌رود. زیرا انشعاب من و دیگران از جمله ملکی و آل احمد از روی صداقت کامل بود و غرض ما جنبه‌گیری در مقابل آنها نبود و از آنجایی که نمی‌توانستیم با آنها کار کنیم تصمیم گرفتیم جداگانه به فعالیت خود ادامه دهیم تا هرکس با اهداف خاص خود کار کند و از درگیری افرادی که تقریباً دارای یک هدف بودند جلوگیری شود ولی این آقایان به فحاشی پرداختند و ما را خائن و عامل امپریالیسم دانستند. به همین دلیل این خاطره از ذهن من محو نمی‌شود. من می‌دانستم که در آنجا با دیدن آقایان منفجر می‌شوم و مجلس ترحیم به هم می‌خورد بنابراین شرکت نکردم.

احسان طبری از زبان ایرج اسکندری



بنویسد. مطلب هم همین‌طور عیناً در صورت جلسه نوشته شده. لذا من هنوز هم نمی‌دانم

"خاطرات سیاسی ایرج اسکندری" نام کتابی است که قرار است به کوشش علی دهباشی و به وسیله انتشارات علم منتشر شود. بخشی از این خاطرات نیز به احسان طبری مربوط می‌شود. از آنجا که اسکندری مدت‌ها دبیر اول حزب توده بوده، نوشته او بخشی از تاریخ معاصر و تاریخ حزب توده را می‌سازد. ایرج اسکندری که بعد از شکست فرقه دمکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ از ایران رفت، در آستانه انقلاب به ایران برگشت، اما اوضاع حاکم بر حزب توده را تحمل نکرد و به پاریس رفت و از آنجا به برلین و در سحرگاه اول ماه مه ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) در برلین شرقی درگذشت. اینک آن بخش از خاطرات او که به احسان طبری مربوط می‌شود:

چه خلافتی از من سر زده است که به آن مناسبت مرا برداشته باشند. ترتیب کار فقط این‌طور بود که غلام یحیی آمد در جلسه هیأت اجرائیه. و... بحث یک مرتبه غلام یحیی پیشنهاد کرد که فلانی را، یعنی بنده را از دبیراولی بردارند و جای من کیانوری را بگذارند. حتی چند نفر را هم به عنوان دبیر معرفی کرد. از جمله صفری و لاهرودی را، که حالا دبیرکل فرقه دموکرات آذربایجان است، به عنوان اعضای هیأت اجرائیه معرفی کرد. او میزانی و بهزادی و ابراهیمی را به عنوان دبیر حزب معرفی کرد و کیانوری را هم به عنوان دبیر اول. من خودم ریاست جلسه را داشتم و خودم جلسه را اداره می‌کردم. بلافاصله گفتم رفقاً پیشنهادی شده و قاعدتاً رفقاً باید درباره آن اظهار نظر کنند. اول از همه طبری گفت: "من که صد درصد با این پیشنهاد موافقم." پشت سرش هم دیگران موافقت کردند، تا آخرین نفر. من هم گفتم خوب رفقاً، من که به صندلی نجسیده‌ام. قضیه از این قرار است. حالا کی به غلام یحیی گفته که چنین کاری بکند برای من مجهول است. اما راجع به طبری، حتی خود کیانوری هم عقیده‌اش این بود که او ضعیف‌ترین آدم است. وقتی در زمان رضاشاه ما را گرفتند طبری جوان هجده‌ساله‌ای بود، ما آن موقع ناظر بودیم. یک کشیده به او زدند هرچه که